

وجوه معنایی «المثل الأعلى» و «مثل السوء» در منابع تفسیری و روایی

سارا شوشتری^۱

چکیده

در منابع تفسیری و روایی برای «مثل السوء» و «المثل الأعلى» معانی مختلفی ذکر شده است. در این منابع «مثل السوء» به کسانی اطلاق شده است که به خداوند، دین، پیامبر، وصی او و حسابرسی ایمان ندارند؛ این بی‌ایمانی، سبب‌ساز اعمالی از روی هوا و هوس می‌شود و در نتیجه، آنها را به نمونه بد تبدیل می‌کند. همچنین رسول اکرم ﷺ و ائمه هدی از مهم‌ترین وجوه معنایی «المثل الأعلى» در این منابع مطرح شده‌اند. با این همه، وجوه معنایی مختلفی توسط عالمان شیعه و اهل سنت از این عبارات در منابع ارائه شده است که بی‌جویی آنها برای تعیین مراد الهی از این آیات ضرورت دارد. بر این اساس، در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای، این وجوه معنایی از منابع تفسیری و روایی استخراج شده است. نتایج پژوهش حاکی از این است که وجوه معنایی «المثل الأعلى» اموری همچون: برترین صفات متعلق به خداوند، یگانگی خداوند، صفات ثبوتی او، اخلاص، مؤمنین، مقام و جایگاه امیر المؤمنین ﷺ نزد خداوند، خلقت نوری چهارده معصوم ﷺ، اسلام، پیامبر و اهل بیت ﷺ، پرهیز از دوستی با کفار است؛ وجوهی چون: پیروی از شیاطین، عدم رعایت ادب و رفتارهای پسندیده، عدم معادباوری، قاتل به والد بودن خداوند، پنداشتن فرشتگان به عنوان دختران خداوند، صفات سلبی خداوند و... نیز به عنوان وجوه معنایی «مثل السوء» شناسایی شده است. **کلیدواژه‌ها:** مثل، المثل الأعلى، مثل السوء، منابع تفسیری، منابع روایی.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۰.

۱. کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، گرایش تفسیر اثری، دانشگاه قرآن و حدیث (ssshoostary@gmail.com)

۱. مقدمه

در قرآن کریم عبارت «مثل السوء» یکبار و «المثل الأعلى» دو بار مطرح شده است؛ یکی در آیه «لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، صفات زشت و [سیرت بد] است و صفات والاتر و ویژه خداست و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است (نحل: ۶۰). در این آیه شریف، هر دو واژه به کار رفته‌اند. این آیه، در برابر افرادی که به خاطر ایمان نیاوردن به قیامت به بدی وصف شده‌اند، بهترین وصف را متعلق به خداوند - که دانا و حکیم است - قرار داده است. با توجه به این آیه شریف، ریشه همه بدی‌ها و زشتی‌ها کفر به قیامت است؛ یعنی اگر کفر، جای ایمان را بگیرد، زشتی‌ها جایگزین زیبایی‌ها می‌شوند و برای خداوند که قدرت او همراه با حکمت است، مثل‌هایی برتر است که گویای درجه کمال باری تعالی هستند. دومین آیه تنها به «المثل الأعلى» اشاره کرده است: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ و اوست که مخلوقات را می‌آفریند. سپس آنان را [پس از مرگشان] باز می‌گرداند؛ و این کار برای او آسان‌تر است. برترین وصف‌ها در آسمان‌ها و زمین ویژه اوست؛ و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است (روم: ۲۷).

در این آیه فقط عبارت «المثل الأعلى» ذکر شده است و نمونه والا متعلق به خداوند دانسته شده و در ادامه آیات به ایجاد مثل‌هایی از نفوس انسانی اشاره شده است: برای او در آسمان‌ها و زمین مثل‌هایی است؛ مثل‌هایی که از خود شما هستند. ایجاد مثل از جنس انسان ضرب لکم مثلاً من انفسکم (روم: ۲۸) می‌تواند روشی تربیتی و تبلیغی باشد (قرآنی، ۱۳۸۸: ۱۹۵/۹).

۱-۱. اهمیت و هدف پژوهش

مطابق با حدیث قدسی: «عبدی! اطعنی اجعلک مثلی؛ بنده‌ام مرا فرمان ببر تا تو را همانند خودم قرار دهم»، می‌توان دریافت که مسیر تکامل انسان از اطاعت خداوند می‌گذرد؛ زمانی که انسان خالصاً لوجه الله، مطاع خداوند شد، به تضمین خداوند مثلی مانند خود او می‌شود (حر عاملی، بی تا: ۳۶۱). در این جا سؤالی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌کند، مفهوم

عبارات «مثل السوء» و «المثل الأعلى» است. قاعدتاً برای رسیدن به معنای این عبارات، کاوش در مثل‌های قرآنی و کشف نوع این امثال، کمک شایانی خواهد کرد.

۲-۱. پیشینه و مزیت پژوهش

بر اساس بررسی‌های انجام شده در خصوص این موضوع با این دیدگاه و معنایابی، اثری یافت نشد. البته تعدادی مقاله در نشریات مختلف، هدف داشتن را موجب سعادت انسان دانسته و هدف هر کس را مانند راهنما برای وی شمرده‌اند (احمد بدوی، احمد، المثل الأعلى، «الرسالة»، ۱۳۶۸ العدد ۸۳۵ ص ۱). نمونه‌های دیگر، مصداقی از امور روزمره را به عنوان «المثل الأعلى» دانسته‌اند. دسته دیگری از مقالات، به منابع روایی پرداخته‌اند (سالم، عبدالعزیز، ۱۳۵۳، التعليم الالزامی، عدد ۴). در میان تفاسیر به مراد «المثل الأعلى» کم و بیش پرداخته شده است و مراد از المثل الأعلى، ائمه علیهم‌السلام به عنوان نمونه‌های برتر دانسته شده‌اند. به ویژگی‌های لغوی و کاربردی مثل هم اشاره شده است (نجفی خمینی، بی تا: تفسیر سورة نحل و روم)؛ اما از مثل السوء سخنی به میان نیامده و این وجه افتراق تفاسیر دیگر، با پژوهش حاضر است.

۳-۱. روش پژوهش

وجه معنایی «مثل السوء» و «المثل الأعلى» با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای در منابع تفسیری و روایی بیان شده است.

۴-۱. ادبیات پژوهش

با توجه به نقش کلیدی واژه‌های «مثل، المثل الأعلى و مثل السوء» در این پژوهش لازم است، ابتدا این واژگان از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی شوند.

۴-۱-۱. معنای المثل

با توجه به اهمیت معنای «المثل» معانی گوناگون این واژه مورد بررسی قرار می‌گیرد: المثل به دو فتحه است. زمانی که گفته می‌شود «صَرَبَ اللهُ مَثَلًا» به معنای وصف کردن است (القیومی المقری، بی تا: ۷/۱). المثل الأعلى زمانی به کار می‌رود که شخصی، تمام آنچه را که باعث کمال عقل و عاطفه است، داراست. این کلمه، نشان‌دهنده یک تصویر کامل است، نه

یک نمونه غایی؛ در واقع نمونه خارجی را می‌نمایاند که ما تصویری از آن در ذهن نداریم (جمیل صلیبا، بی تا: ۳/۲).

زمخشری در تعریف مثل می‌گوید: «سخنی مثل نامیده می‌شود و شایستگی تبادل بین مردم پیدا می‌کند که در بعضی از جهات آن، غرابت وجود داشته باشد» (الزمخشری، ۱۴۱۷: ۷/۱). از لحاظ مفهومی، معانی مختلفی برای این واژه استخراج شده است که بیان می‌شود:

۱-۴-۱-۱. توصیف و مانند کردن

چیزی که برای مانند کردن به دیگری زده می‌شود، تعریف شخص دانسته شده است (الفراهیدی، بی تا: ۲۲۲/۲). چیزی را توصیف یا تشبیه می‌کند (مکارم شیرازی، بی تا: ۲۲/۱۱). در واقع موقعیتی که مثل زده می‌شود برای تشبیه چیزی به چیز دیگر است؛ یعنی از وجوه شباهت دو چیز استفاده می‌شود تا یکی تشبیه به دیگری شود: «انما مثل الحیات الدنيا» (یونس: ۲۴).

۱-۴-۱-۲. تجسم حقیقت

«المثل» در لغت عرب، کلامی دانسته شده که حقیقت را مجسم می‌کند (مکارم شیرازی، بی تا: ۲۲/۱۱)؛ یعنی ویژگی‌های باطنی چیزی را با توصیف کردن آن، به ظهور می‌رساند: «ضرب لکم مثل من أنفسکم» (روم: ۲۸).

۱-۴-۱-۳. توصیف تفضیلی

موقعیت بیان «مثل» را وقتی دانسته‌اند که می‌خواهند با صفت تفضیلی توصیف کنند (مکارم شیرازی، بی تا: ۴۱/۸). کاربرد دیگر آن زمانی است که می‌خواهند چیزی را در بالاترین حالت آن به نمایش بگذارند، مانند توصیف بلندترین یا کوتاه‌ترین، یا برترین و بدترین: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» (نحل: ۶۰).

۱-۴-۱-۴. مستدل شدن سخن

مثل قولی است که برای استدلال زده می‌شود. هر کس به فراخور بضاعت علمی خود می‌تواند از آیات و استدلال‌های آن بهره‌مند شود. بنابراین در بیشتر استدلال‌های قرآنی، از تشبیه معقول به محسوس و یا از داستان‌های محسوس برای فهماندن امور غیر محسوس بهره گرفته شده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه: ۵).

بنابراین از مثل به عنوان حجت یا استدلال هم استفاده می‌شود و آن زمانی است که از امر معلوم به امر مجهول توضیح داده می‌شود. در واقع هر گاه یک امر کلی برای انسان معلوم باشد و سبب شود امر جزئی‌ای که زیر مجموعه آن امر کلی است مثال زده شود، مثل به عنوان حجت به کار می‌رود.

۱-۴-۱. تفاوت مثل و مثل در قرآن

در باب نهی از شبیه قرار دادن برای حق تعالی بیان شده: مثل قرار دادن برای خداوند، منافاتی با آیه ندارد؛ «فلا تضربوا لله الامثال»؛ چون مثال در این جا به معنای شبیه قرار دادن است؛ اما در مثل اعلی کسی را مثال زدن برای مردم است، از باب حکمت پروردگار، نه از باب تشبیه پروردگار به خلق او. پس این مثل بحق و صحیح است و در ادامه، این آیه را شاهد مثال قرار می‌دهد: «و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (شیخ طوسی، بی‌تا: ۳۹/۱). بنابراین مطالب بیان شده، نمی‌تواند در مقابل آیه شریف «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱) باشد؛ مطابق این آیه، خداوند متعال مثل ندارد؛ یعنی موجودی مانند خداوند نیست که صفات جمال و جلال الهی را بذاته داشته باشد و از کسی دریافت نکرده باشد؛ ولی خداوند مثل دارد یعنی مخلوقی هست که تمام صفات جمال و جلال الهی را بالعرض داشته باشد یعنی به إذن خدا از ناحیه خدا دریافت کرده باشد، نه این که به خودی خود دارا باشد.

۱-۴-۲. معنای السوء

سوء به فتح سین، در قرآن کریم نه بار و به ضم آن، پنجاه بار آمده است. در مورد «السوء» آمده که اگر سین مفتوح باشد، به ضعف دیدگاه معنا می‌شود. زمخشری در مورد «السوء» می‌گوید: عبارت است از فساد چیزی و هلاکت آن. یعنی زمانی از چیزی تعبیر به سوء می‌شود که حقیقت خود را از دست داده است و به نابودی نزدیک شده است. در مورد معانی «السوء» در منابع، نکاتی ذکر شده است در این جا که بیان می‌شود:

۱-۴-۲-۱. عمل مذمت شده

معمولاً به عمل قبیح، یا مکروه گفته می‌شود. عمل قبیح، مخالف نیکویی است (المدنی، ۱۴۲۶: ۱۰۶/۱). به طور کلی هر کار نکوهیده‌ای که باعث مذمت انسان شود و مقام انسانی او را به ذلت و خواری بکشاند، از این دسته است.



۱-۴-۲. معتقد به فرزنددار بودن خداوند

مثل السوء، نیاز به فرزند معنا شده است و مخصوص کسانی است که به آخرت بی‌ایمان هستند (قرشی، بی‌تا: ۵/۴۵۷). این افراد به فرزنددار بودن خداوند اعتقاد داشتند و در آیات قبل از این، فرشتگان را دختران خداوند می‌دانستند: ﴿وَجَعَلُونَ لَهِمَّ مَائِشَتَهُنَّ﴾. مشخص است که این تفکرات با آیات سوره مبارکه توحید منافات دارد؛ از این جهت، تعبیر به سوء شده است. هدف این اشخاص، کاستن از عزت خداوند است، با این‌که خودشان از دختردار شدن اکراه داشتند؛ اما برای خداوند دختردار بودن را می‌پسندیدند.

۱-۴-۳. تفاوت سوء و سوء در قرآن

این دو واژه، اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند؛ اما با هم تفاوت‌های لغوی دارند. برای نمونه: سوء و سوء دو لغت هستند که مفتوح آن، افاده بر ذم، و مضموم آن، افاده بر شر دارد؛ یا این‌که اصل هر دو بر کراهت افاده دارند؛ اما بستگی دارد چطور به‌کار روند. همان‌طور که مشهود است، این دو کلمه در معنا تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ اما قاعداً کاربرد کلمات در هر زبانی، جایگاه خاص خود را می‌طلبند.

۱-۴-۳. معنای الأعلی

واژه «الأعلی» در قرآن دوبار به کار رفته و صفت تفضیل به معنای برترین است. زمخشری در تعریف وصف اعلی می‌گوید: کسی که مشابهی ندارد تا با آن وصف شود.

۱-۴-۳-۱. برتری

«علی» به برتری و بلندی معنا شده است (مهیار، بی‌تا: ۱/۶۲۰). «مثل الأعلی» را از درجات برتری دانسته که طبق نظر اصولیان اگر متعلقی نداشته باشد، بر عموم افاده می‌کند (مکارم شیرازی، بی‌تا: ۸/۴۱۲).

۱-۴-۳-۲. برترین امت

طریحی آورده است: مثل اعلی، برترین یک قوم است (طریحی، بی‌تا). یعنی کسی که در میان امت دارای ویژگی‌هایی است که نسبت به دیگران دارای علو و تفوق می‌شود.

۱-۳-۴. اشرفیت

نمونه‌های دیگری وجود دارد که امثال را به معنی شریف‌ترین گرفته و اعلی را برترین در مقام و منزلت دانسته است (زبیدی، بی تا). در واقع در مورد شخصی است که مقام و منزلتی پیدا کرده است و در میان دیگر صاحب‌مقامان، والاتر و گران‌مایه‌تر شده است.

۱-۳-۴. توحید خالص

شیخ طوسی آورده است: مثل سوء، آن کسانی‌اند که در مورد آخرت راستگو نیستند و وصف عالی و برتر برای خدا و نشانه توحید خالص است (طوسی، بی تا: ۳۹۴/۶). سخن شیخ طوسی از این جهت است که ایمان به آخرت ارکانی دارد که یکی از آنها معادباوری است و از خیلی اعمال منفی جلوگیری می‌کند. برای همین در این جا که برای افراد بی‌ایمان «مثل السوء» زده شده، با یک حالت تقابل معنایی، «المثل الأعلى» را مختص کسانی می‌داند که تمام ارکان اسلام را پذیرفته‌اند و دارای توحید خالص شده‌اند.

۲. وجوه معنایی «مثل السوء» و «المثل الأعلى» در منابع تفسیری

در آیه ﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ به دو نوع مثل، اشاره شده است که کاملاً در تضاد با یکدیگر هستند: اول «مثل السوء» و دیگری «المثل الأعلى». در این جا لازم است از لحاظ تفسیری، مفهوم آنها درک شود و در ادامه، دلیل استفاده از تمثیل در قرآن و لزوم کاربرد آن مشخص شود. برای این منظور، پرداختن به انواع مثل‌های قرآنی اعم از مکی و مدنی لازم است.

۱-۲. ویژگی‌های امثال قرآنی

امثال قرآنی ویژگی‌هایی دارند از قبیل زمان نزول سوره‌ای که در آن مثل به کار رفته است که در حوزه مثل‌های مکی و مدنی قرار می‌گیرد و دیگری ویژگی کاربردی امثال مختلف در آیات است که قاعدتاً با یکدیگر تفاوت‌هایی خواهند داشت. در این جا به فراخور موضوع، مثل‌های قرآنی بررسی می‌شوند.

۱-۱-۲. ویژگی‌های مثل‌های مکی و مدنی

با نگاه به شرایط حاکم بر نزول آیات مکی مشخص می‌شود وحی الهی در صدد رفع

اعتقادات واهی مشرکان بوده است و مثل‌هایی را طرح کرده تا آنها را متوجه زشتی افکار و اعمالشان کند و بیماری‌هایی که بر مکه آن دوران سایه افکنده، مداوا شود، حتی اگر این بیماری، رباخواری، بت‌پرستی، کشتن اولاد، یا خرافه‌گرایی باشد؛ اما در آیات مدنی، بیشتر مقابله و راهکار برای برخورد با دوچهرگی منافقان و لجاجت‌های یهودیان دیده می‌شود، از این رو پیام‌های هدایت‌گرانه در آیات مدنی دیده می‌شود که به دنبال بر ملا کردن رفتارهای ریاکارانه است. آیات مورد پژوهش از سوره مکی هستند و در آنها بیشتر مسائل مقدماتی که برای ایمان آوردن به اسلام لازم است، وجود دارد. در اولین آیه، عاقبت بی‌ایمانی به آخرت را ویژه مشرکان قلمداد کرده و در مقابل، نیکوترین صفات را محصور در خداوند بلندمرتبه می‌داند (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۰: ۹/۱). مفاهیمی برای عبارات موردنظر در آیه ۶۰ سوره مبارکه نحل و آیه ۲۷ سوره مبارکه روم، استخراج شد. در تفاسیر مختلف، این مفاهیم تفاوت‌های کلی و جزئی دارند؛ بعضی از تفاسیر به جریان‌های فکری و عقیدتی و ریشه آنها در زمان نزول آیه اشاره کرده‌اند و بعضی دیگر به نوعی همگون با یکدیگر به منظور قرآن پرداخته‌اند.

۲-۲. کاربرد مثل در آیات

در تفاسیر برای مثل دو وجه در نظر گرفته شده: ذاتی و فعلی. مثل موجود در آیه از نوع فعلی بوده و سوء را به افعال مخلوقین نسبت داده و از افعال خداوند بری دانسته است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۳۸۱/۱۶). بنابراین افعال خداوند همه از روی آگاهی و حکمت ذات مقدس اویند، پس نمی‌توانند معنای ناقص افاده کنند. تمام افعالی که در آنها نقص یا ایرادی وجود دارد، متعلق به مخلوقین هستند و افعال خداوندی در کمال صحت و برتری است. در ادامه دو مورد از وجوه کاربرد مثل در آیات ذکر می‌شود.

۱-۲-۲. صفات منسوب به خداوند و اشخاص

بعضی از اهل تأویل گفته‌اند: منظور از مثل همان صفت است که مذمومه یا ممدوحه است و به شخصی یا چیزی نسبت داده می‌شود (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۵۳/۱۲؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۴۱۲/۳). مثل همان صفاتی است که در خداوند و انسان‌ها وجود دارد با این تفاوت که صفات خوب در خداوند و انسان‌ها وجود دارد؛ ولی صفات بد را فقط در انسان‌ها می‌توان یافت (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۷۷).

همه صفات قابلیت وجه شبه قرارگرفتن به نیکی یا بدی را دارند و هر صفتی که در مرحله کمال باشد، قاعدتاً متعلق به خداوند است و دیگر صفات اعم از خوب یا بد، مختص مخلوقین هستند و به نسبت مقامی که دارند، از بدی‌ها فاصله می‌گیرند و با صفات پسندیده، ارتباط محکم‌تری برقرار می‌کنند.

۲-۲-۲. لاشریک بودن خداوند

در مورد تمثیلی که در این آیات به کار رفته است، شایسته است این مطلب مطرح شود که در آیات دیگری از تشبیه به خداوند و مثل قراردادن برای او نهی شده است؛ یک مورد در آیه ۲۴ همین سوره نحل است که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛ اما در چند آیه قبل به مثل برتر برای خداوند اشاره کرده است؛ زیرا مراد از مثال نزدن برای خدا آن است که خدا را شبیه چیزی مپندارید و مراد از مثلِ اعلی برای خدا، آن است که بهترین صفات برای خداست (قرائتی، ۱۳۸۸: ۵۳/۴). در این جا برای تحقق اصل توحید، از ایجاد تشبیه به خداوند نهی شده است که جای نقد دارد. در این آیات، نمونه‌های برتر در آسمان‌ها و زمین را متعلق به خداوند می‌داند؛ نه این که کسی را مشابه خداوند فرض کرده باشد و در صدد نفی یگانگی پروردگار، شریکی برای او در نظر گرفته باشد.

۳-۲. المثل السوء

در کتب لغت، «مثل السوء» به صفت منفی و بد از لحاظ دیدگاه معنا شده است. این آیه در صدد نشان‌دادن وحی الهی در مورد افرادی است که از لحاظ فکری و اعتقادی، دچار نقص و سردرگمی هستند. در تفاسیر مختلف به این عبارت اشاره شده است. از لحاظ اعرابی، «مثل» مبتدای مؤخر و مرفوع است و «سوء» جمله ابتدائیه، مضاف الیه و مجرور. در این آیه شریف «لام» در «للدین لا یومنوا» و «الله» لام اختصاص است و هر یک از صفت‌ها را متعلق به صاحب آن صفت می‌کند. در ادامه، نظریاتی که در تفاسیر ذکر شده، بیان می‌شود:

۱-۳-۲. عدم معادباوری

گروهی مالک بدی و زشتی را انکار آخرت دانسته‌اند که کیفیت انجام امور به میزان اهمیت دادن به روز حساب است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳/۱۲؛ صابونی، ۱۴۲۱: ۱۲۲/۲؛ طنطاوی، بی‌تا: ۱۷۵/۸؛ جزایری، ۱۴۱۶: ۱۲/۳).



بعضی دیگر، منظور از آن را کفار گرفته‌اند که حق توحید را بجا نیاورده‌اند؛ پس به بدی توصیف می‌شوند (قشیری، بی تا: ۳۱۴/۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۱۸: ۵۳/۱۲؛ ابوحیان، ۱۴۱۷: ۲۵۳/۲؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۲۱۵/۳؛ جزایری، ۱۴۱۶: ۱۲۹/۳).

در این آیه شریف، صفت زشت «مَثَلُ السَّوِّءِ» برای کسانی دانسته شده که به آخرت ایمان ندارند. ایمان نداشتن به قیامت، دو حالت دارد: یک حالت این است که به طور کلی، روز حساب و برزخ و بهشت و جهنم را قبول ندارند و یا این که در این خیال هستند که خداوند که رحمان و رحیم است، در نهایت، گناهان آنها را بدون بخشایش نمی‌گذارد. قطعاً که هر دو نظریه از بن باطل است و تنها سودی که برایشان دارد، رهایی از انداز نفس مطمئنه و سپردن افسارشان به دست نفس اماره است.

۲-۳-۲. قائل به والد بودن خداوند و پنداشتن فرشتگان به عنوان دختران خداوند

اشاره به این که مشرکان، فرشتگان را دختران خداوند می‌دانستند «و يجعلون لله البنات» (روم: ۵۷) و بعد ماجرای زنده به گور کردن دختران را یادآور شده است: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (روم: ۵۸). دیگر مفسران مفهوم این عبارت را فرزند قائل شدن برای خداوند و اکراه نسبت به دختردار شدن دانسته‌اند.

افرادی علاوه بر باور نادرست وجود فرزند برای خدا، با آن که خود از داشتن فرزند دختر اکراه داشتند، اما فرزندان دختری برای پروردگار فرض می‌کردند. براساس آنچه گفته شد، به اعتقاد برخی مشرکان، فرشتگان، دختر خدا بودند؛ اما مشرکانی هم وجود داشتند که تعدادی از خدایان دروغین خود را نیز زن پنداشته و دختران خدا می‌دانستند؛ پس آیه، مَثَل و صفت زشت را متعلق به همین افرادی می‌داند که به واسطه اهمیت ندادن یا معتقد نبودن به قیامت، به خرافات وابسته شده‌اند، به دختران ظلم روا داشته‌اند و والد بودن را به خداوند نسبت داده‌اند.

۲-۳-۲. صفات سلبی خداوند

برخی از مفسران، منظور از «مَثَلُ السَّوِّءِ» را صفات قبیحه دانسته‌اند (شحاته، ۱۴۲۱: ۲۶۷۳/۷؛ طبری، ۱۴۱۲: ۴۸/۱۴؛ صدیق حسن خان، ۱۴۲۱: ۴۳/۴).

گروهی دیگر، «مَثَلُ السَّوِّءِ» را اشاره به صفات نقص می‌دانند مثل جهل، کفر، ضلالت، کوردلی و از این قبیل (دخیل، ۱۴۲۲: ۳۵۸؛ کرمی، ۱۴۱۲: ۱۶۱/۵؛ جزایری، ۱۴۱۶: ۱۲۹/۳؛

سبزواری، ۱۴۰۶: ۲۳۳/۴). صفات نقص در اصول اولیه توحیدی از خداوند سلب شده‌اند؛ در واقع مفاهیمی که ثبوت آن برای خداوند موجب نقص، محدود شدن و ضعف مرتبه وجود شود، صفات سلبی است، مثل جسمیت، زمان، مکان و صورت. به تعبیر دیگر، صفات سلبی، صفاتی است که از نقص و نیاز ناشی می‌شود و خداوند از داشتن این صفات میراست؛ بنابراین از «السوء» تعبیر به صفات سلبی شده است. می‌توان گفت خداوند یک وصف سلبی دارد که آن پیراسته بودن از هر عیب و نقصی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، منظور از مثل سوء، صفات قبیحه و قابل اکراه و مقرون به نقص است که به خاطر ایمان نداشتن به قیامت و اعراض از پذیرش اصول اولیه اسلام و از سوی دیگر، اعمال ناپسند خرافی و ارجحیت دادن به اولاد ذکور و ناشکری از نعمت دختردار شدن و بی‌نیاز ندانستن خداوند از زن و فرزند متعلق به مشرکان که خودشان و نسلشان در قهر و فقر و دچار انحطاط و توحش بودند، دانسته شده است.

۴-۲. المثل الأعلى

آیه شریف در ادامه این‌گونه روشنگری می‌کند و می‌گوید برای خداوند برترین صفت است: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ خداوند سرچشمه عزت، کرامت، حکمت، صمدیت، احدیت، قداست و دیگر صفت‌های خوب با بالاترین درجات است. پس خداوند، دارای برترین کمالات است. به‌طور قطع، به نسبتی که انسان به خداوند نزدیک شود، شعاع نیرومندی از صفات عالیة الهی در او بیشتر می‌شود و زمانی که علم و قدرت و حکمتش در جان او پرتوافکن می‌شود، از خرافات و زشت‌کاری‌ها فاصله می‌گیرد؛ اما هر قدر از او دور می‌شود، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و عادات زشت گرفتار می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۱/۲۶۸). معانی مختلفی برای عبارت «المثل الأعلى» برداشت شده است که به آنها اشاره می‌شود:

۴-۲-۱. برترین صفت مختص پروردگار

اهم آنها، تعلق داشتن برترین صفت به خداوند است (طبری، ۱۴۱۲: ۸/۱۴؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۱۲: ۸۴/۱۴). صاحب‌المیزان بر این عقیده است که مثل‌اعلی، مخصوص خداوند است، یعنی تمامی عزت‌ها برای اوست و هرگز دچار ذلت نمی‌شود و او سرپرست مؤمنین است ﴿وَلِلَّهِ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۶) و در آیه دیگری آمده است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ﴾

و للمؤمنین؛ عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنین است (منافقون: ۸۰). در نتیجه، بهترین صفات در بالاترین مرتبه خود، مخصوص خداوند است که او عزیز و بلندمرتبه است.

۲-۴-۲. یگانگی خداوند

گروه کثیری از مفسران، آن را شهادت به یگانگی خداوند متعال و تأکید بر بی شریک بودن پروردگار گرفته‌اند (سمرقندی، ۱۴۱۶: ۲۷۸/۲؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۴۱۱/۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱۹/۱۱؛ مکی بن حموش، ۱۴۲۹: ۴۰۲۰/۶؛ بغوی، ۱۴۲۱: ۸۴/۳). در واقع، اشاره به عبارت «لا اله الا الله» است که با علو خداوند نسبت به تمام هستی و مخلوقات، قابل جمع است؛ یعنی هیچ کس نمی‌تواند شریک و شبیه خداوند باشد، چرا که خاصیت خلق شدن این است که مرتبه پایین‌تری نسبت به خالق داشته باشد.

۲-۴-۳. صفات ثبوتی خداوند

عده‌ای دیگر، آن را بهترین صفت مبنی بر الوهیت و ربوبیت و زاده نشدن و والد نبودن و بی‌همتا بودن دانسته‌اند (ابن جوزی، ۱۴۲۵: ۱۹۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۱: ۲۲۶/۲۱). برخی دیگر به واسطه این توصیف، خداوند را بی‌نیاز از مخلوقان و بری از صفات مخلوقان می‌دانند. این موارد در واقع از صفات ثبوتی یا صفات جمال الهی حکایت دارند. صفت ثبوتی، صفتی است که از کمال حکایت دارد، مثل این که خداوند، عالم و قادر است. می‌توان گفت خداوند فقط یک صفت ثبوتی دارد و آن دارا بودن هر نوع کمال است؛ زیرا هر نوع کمالی که تصور شود برای ذات او ثابت است.

۲-۴-۴. مؤمنان

برخی دیگر بانگاهی نافذتر، معنای «المثل الأعلى» را مؤمنان دانسته‌اند؛ زیرا خداوند مؤمنان را به حیات و زندگانی و نور و عدل و اسماء الحسنه تعبیر کرده است (ماتریدی، ۱۴۲۶: ۵۲۱/۶؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۹۶/۴). از آن جا که این افراد، مطیع خداوند هستند، مؤمنان خوانده می‌شوند و البته که مطاع خداوند بودن، ویژگی‌هایی را در پی دارد که آن‌ها را به این شکل ویژه و متمایز از دیگران می‌نمایاند.

۲-۴-۵. اخلاص و توحید

از این عبارت به اخلاص و توحید هم تعبیر شده است (طوسی، بی‌تا: ۳۹۴/۶؛ ماوردی، بی‌تا: ۱۹۵/۳؛ میبیدی، ۱۳۷۱: ۴۱۲/۵؛ هواری، ۱۴۲۶: ۳۷۱/۲؛ تیمی، ۱۴۲۵: ۷۰/۱). این دو

کلمه در مباحث توصیفی خداوند، ارتباط تنگاتنگی دارند؛ چراکه کمال اخلاص برای خداوند، نسبت ندادن صفات سلبی به اوست که این کمال توحید هم هست. توصیف خداوند باعث محدود نمودن اوست که با توحید ناسازگاری دارد. رسیدن به توحید ناب که از هر ناخالصی و شرکی به دور باشد، بسیار دور از دسترس انسان‌های معمولی است؛ اما سعی و تلاش برای هرچه نزدیک‌تر شدن به آن و زدودن ناخالصی‌ها و برخورداری از خلوص هر چه بیشتر برای همه انسان‌ها ممکن است. «اخلاص» صفتی است که به هر میزان حاصل شود، ارزشمند است و چنین نیست که تنها خلوص ناب، مطلوبیت داشته باشد. از این رو، هر درجه‌ای از خلوص بر درجات پیشین خود امتیاز دارد و زمینه را برای رسیدن به درجات بالاتر فراهم می‌کند؛ چرا که تصور این که حتماً باید به نقطه اوج رسید و گرنه درجات پایین‌تر فاقد ارزش است، بسیاری از اوقات موجب ناامیدی انسان می‌شود و او را از پیروی الگوها باز می‌دارد، در حالی که اگر بداند رسیدن به هر درجه از خلوص و زدودن ناخالصی‌ها با ارزش است، ولی درجات بالاتر ارزشمندتر، در این صورت، از تلاش برای هر چه نزدیک‌تر شدن به خلوص ناب مأیوس نمی‌شود. با این پیش‌فرض، وجود اسوه‌های ناب در میان افراد بشر، توجیه کامل‌تری می‌یابد.

۲-۴-۶. انوار مقدّس چهارده معصوم علیهم‌السلام

امامت، مقامی ویژه و عظیم است که فقط شایستگان به خواست خداوند متعال به آن مفتخر می‌شوند. در آیات مختلفی به این مهم اشاره شده است، مانند این آیه: «وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا...»؛ و برخی از آنان را چون صبر کردند و همواره به آیات ما یقین داشتند، پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند (سجده: ۲۴). این آیه شریف به نقش اساسی و کلیدی امام در نجات انسان‌ها اشاره دارد. به موازات این، آیات دیگری هستند که به وجود مقدس چهارده معصوم و جایگاه بسیار حیاتی آن‌ها در راهبری بشریت اشاره دارند و طبق شأن و سبب نزول آنها می‌توان اشاره دقیق آنها را به امیر المومنین و فرزندانشان علیهم‌السلام دریافت.^۱

۱. مانده: ۵۵، آیه ولایت: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ مانده: ۳، آیه اكمال دین: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ مانده: ۵۵، آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»...

محمد صادقی تهرانی، یکی از وجوه این عبارت را مخلوقات می‌داند و صورت نیکوتر آن را مؤمنان و بهترین شکل آن را نور محمدی و نور عترت آن حضرت معرفی می‌کند؛ چون آنها مثل اعلی در هدایت خداوند هستند (صادقی تهرانی، ۱۴۱۶: ۳۸۱).

همان‌طور که پیش از این بیان شد، مؤمنان را می‌توان مصداق «مثل اعلی» دانست؛ اما ائمه علیهم‌السلام که رتبه و مقامشان با انسان‌های دیگر حتی مؤمنان قابل مقایسه نیست و البته رابط بین خدا و بندگان هستند، استحقاق بیشتری برای مثل اعلی بودن دارند. بنابراین منظور از المثل الأعلی، نشانه یا صفتی است که بالاترین درجه آن در خداوند تبارک و تعالی نمود پیدا کرده است و کمال ذاتی است. اولیاء الله و مؤمنان می‌توانند به صورت عاریتی با نزدیک شدن به خداوند از او تأثیر بپذیرند؛ اما قطعاً دریافت این صفات به نسبت مقام و موقعیت دریافت‌کننده مقرون به نقص خواهد بود. در حقیقت، صفات کمالی از مظاهر کبریایی و متعلق به ساحت خداوند است و در مورد آنها تعبیر به «اعلی» شده است و فوق آن متصور نیست. ضمن آیه ۲۷ سوره مبارک روم، به سهولت داشتن اعاده خلقت بعد از افول آن از جانب خداوند قدرتمند و حکیم اشاره شده است؛ در تفاسیر نظریه‌هایی مبنی بر دلیل این آسانی تجدید خلقت از جانب خداوند بیان شده است که در این جا لزوم طرح آن وجود ندارد؛ اما جمع نظریات مختلف را می‌توان این‌طور ذکر کرد: بیان سهولت در تجدید خلقت در حقیقت برای نزدیکی به درک بشر است؛ چون صعوبت و سهولت نمی‌تواند به افعال خداوند راه یابد، او که شکست‌ناپذیر در هر فعل و حکیم به تمام امور است. ضمیر «علیه» در آیه به خلق مربوط است، نه خداوند؛ چرا که تکرار امور اختیاری به طبع برای انسان راحت‌تر است و سختی و آسانی در مورد خداوند که بالاترین تمام صفات را داراست، کمال بی‌معناست. در خلال ذکر این اصول، در آیه مذکور، عبارت «و لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (روم: ۲۷) - که مورد توجه بسیار است -، به چشم می‌خورد و برترین وصف‌ها در آسمان‌ها و زمین ویژه اوست؛ یعنی خداوند مصداق اکمل تمام نشانه‌ها و اوصاف کمالی در آسمان‌ها و زمین که بتوان تصور کرد، اعم از: علم، قدرت، مالکیت، جود و کرم است؛ چون بقیه مخلوقات، نوع محدود و فناپذیر آن صفات و نوع عارضی آن را دارند، اما خداوند، منبع اصلی و ذاتی صفات است. با این وجود، کاری را بی‌حساب انجام نداده؛ بلکه از روی حکمت انجام می‌دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۵۳۱/۳). بعضی از حکمای اسلامی چنین گفته‌اند که انسان کامل مثل اعلی حق تعالی است؛ زیرا که

مظهر تام و نماینده اوصاف الهی است و با وحدت شخصیه‌ای که دارد، موازی کل انواع است و جماد و نبات و حیوان تماماً مشمول اویند.

در تفسیر این آیه هم مانند آیه قبل، نکته‌ای نافذتر و دقیق‌تر به نظر می‌رسد و آن اشاره به اخبار اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و بعضی از زیارات مأثوره است که مشخصاً از «المثل الأعلى» به وجود مقدس امیرالمؤمنین و فرزندان ایشان تعبیر شده است (تقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۵۴/۴). با نگاهی به روایات این تعبیر زیبا و قابل توجه، به دست می‌آید. مفاهیمی برای عبارات مورد نظر در آیه ۶۱ سوره مبارک نحل و آیه ۲۷ سوره مبارک روم، استخراج شد. در تفاسیر مختلف این مفاهیم، تفاوت‌های کلی و جزئی دارند. بعضی از تفاسیر به جریان‌های فکری و عقیدتی و ریشه آنها در زمان نزول آیه اشاره کرده‌اند و بعضی دیگر به نوعی همگون با یکدیگر به منظور قرآن پرداخته‌اند.

۳. وجوه معنایی «مثل السوء» و «المثل الأعلى» در منابع روایی

وجوه معنایی «مثل السوء» و «المثل الأعلى» در روایات به این عبارات اشاره شده است. البته عبارت «المثل الأعلى» بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و نمونه‌های روایی فراوانی را به خود اختصاص داده است که اهمیت فوق العاده این عبارت را در کلام معصومان علیهم‌السلام می‌رساند.

۳-۱. مثل السوء

در روایات در خصوص معنا و منظور مثل السوء مطالبی بیان شده است که عموماً با همان مفاهیمی که در تفاسیر بیان شده، مطابقت و شاید عینیت داشته باشد؛ اما دو مورد از وجوه معنایی در روایات که قبلاً یاد نشده است بیان می‌شود:

۳-۱-۱. پیروی از شیاطین

در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدترین مثل، پیروی از شیاطین دانسته شده است: «قلنا النبي.... للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء فقد تبع رؤساء الشياطين» (عاملی نباطی، ۱۳۲۴: ۳۲۷/۱). طبق فرمایش رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی از شیطان می‌تواند انسان را از راه ایمان خارج کند و در راه تاریک، انسان را تبدیل به بدترین مثل کند. شیطان برای رسیدن به هدفش در ابتدا از وسوسه‌هایی با مرتبه پایین شروع می‌کند و در صورت موفقیت، با مراحل بالاتر ادامه می‌دهد؛ مثلاً انسان را تشویق به کار مهم می‌کند تا از کار مهم‌تر بازماند، یا به گناه کوچک وسوسه

می‌کند تا در نظر انسان، قبح گناه از بین برود. در نهایت با همین روش، گام به گام، هدف اصلی خود را که به ضلالت کشاندن انسان است، عملی می‌کند.

۲-۱-۳. عدم رعایت ادب و رفتارهای پسندیده

مثل السوء، ضعف و بدی در ادب و نه خُلُق، تعبیر شده است: «مثل السوء من القول، فمن تكلم بشيء من الفحش فقد خرج عن أدب اللسان و يقال فيه: إنه سيئ الأدب و ال يقال: إنه سيئ الخلق» (طبرسی، ۱۳۲۶) برداشتی که از این عبارت در روایات می‌توان داشت، ضعف زبانی است، نه ضعف اخلاقی که از آن تعبیر به عدم رعایت ادب می‌شود. ادب، رعایت رفتارهای پسندیده تعریف شده است که به عنوان هنجار در جامعه شکل گرفته و سهل‌انگاری در مورد آنها عبور از خط قرمزهاست و هنجارشکنی به حساب می‌آید. در این روایت، ضعف و نادرستی ادب، جدا از ضعف اخلاقی مطرح شده است؛ پس نقص‌های فکری و زبانی، از دایره ضعف ادبی جداست.

۲-۳. المثل الأعلى

در روایات ارزشمند شیعه، به مصداقیابی «المثل الأعلى» پرداخته شده است و ضمن آن، نکات لطیف دیگری هم بیان شده که مقام «مفترض الطاعة» بودن امام را متبلور می‌سازد. مقام «مفترض الطاعة» بودن امام نیز مقام فوق‌العاده عظیمی است. هر چند ابتدا به نظر می‌آید این مقام، امر ساده‌ای است؛ اما در قرآن کریم دو مُلک برای ائمه علیهم‌السلام ذکر شده است که عبارت‌اند از: «مُلک عظیم» و «مُلک کبیر». از مقام «مفترض الطاعة» بودن امام به «ملک عظیم» تعبیر شده است که می‌فرماید: «و آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ دیگری مُلک کبیر که مختص به اهل بیت علیهم‌السلام است و به تبع آنان به شیعیان‌شان می‌رسد. آنچه خداوند به پیامبرش داده و از مُلک عظیم بالاتر است، این است که خداوند فرمود: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» که این مقام اعطاء شده به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مقام مفترض الطاعة بودن است. این مقام، مقامی بسیار عجیب است و حضرت هنگام توضیح آن فرمودند: «خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ و وَلَا يَتَنَا وَلَا يَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و رَسُولُهُ و الَّذِينَ آمَنُوا ... يَعْنِي الْأَيْمَةَ مِنَّا». خداوند متعال ما را با خودش خلط کرده است و ولایت ما را ولایت خودش قرارداد و ما را با خود شبیه کرد. در روایات در خصوص مفاهیم «المثل الأعلى» معارفی در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام وجود دارد که قدرت عرضی

امام از خداوند را مشخص می‌کند. روایاتی که در این جا ذکر شده‌اند تنها بخشی از روایاتی هستند که معانی «المثل الأعلى» را برشمرده‌اند؛ اما تلاش شده است که اهم معانی آن ذکر شود و هر کدام در بخش ویژه خود قرار بگیرند. در نامه امام علی^ع به امام حسن^ع مثل اعلیٰ بودن خداوند را ضمن سفارشات خود یادآور شده‌اند.^۱

احادیث معصومان^ع، «المثل الأعلى» را در حوزه مقام امیر المؤمنین^ع قرار داده‌اند. برخی دیگر در حوزه خلقت نوری ائمه^ع، نه خلقت ظاهری آنان وارد شده‌اند و نمونه برتر بودن ایشان را یادآور شده‌اند. دیگر روایات هم به تبیین خطرات ناشی از دوستی مؤمنان با کفار - که در حقیقت، اعراض از نمونه‌های برتر خداوندی در آسمان‌ها و زمین است -، پرداخته‌اند و در آخر هم، روایتی ضمن بیان مثل اعلیٰ بودن خداوند و رسول او و اهل بیت ایشان، از وصف کردن بیش از اندازه حضرات معصومان نهی شده است؛ چرا که اگر هم بدون اشکال توصیف شوند، اما بیش از حد باشد، راه را برای افراد غرض مند هموار می‌کند و خطری بزرگ را به جان دین می‌اندازد.

۱-۲-۳. مقام و جایگاه امیر المؤمنین^ع نزد خداوند

معرفت تام به شخصیت امیر المؤمنین^ع و جایگاه ایشان در عوالم در حد درک ناقص انسان نیست. امام، اساس و رکن دین است و بقیه اسلام، بر فروعی چون: نماز، زکات، حج و صوم، استوار است. باید توجه داشت آنچه که مردم در آن بیشتر مورد خطاب هستند و به آن دعوت شده‌اند، ولایت است؛ اما مردم، آن فروع را گرفتند و این یک اصل را رها کردند. اگر مردم دست در دست امام پیش روند، به اصول دیگر هم راهنمایی می‌شوند. امام، حامل دین است و خدای متعال هم، دین و علم خودش را به آن‌ها عطا کرده است. تحمّل علم و دین، کار بسیار سخت و دشواری است. یکی از شئون که معصومان^ع دارند، این است که علم و دین الهی را تحمّل کردند؛ در حالی که حتی تحمّل شعاعی از آن هم آسان نیست. خداوند، دین را به عنوان امانت، به امام تفویض کرده است؛ بنابراین باید آن امانت را از آفات حفظ کند و به اهلش برساند که امامان^ع همین کار را انجام داده‌اند. اینها اصل دین و علم هستند و دیگران باید از آنها سؤال و درخواست کنند و علم را از آنها فرا بگیرند. بنابراین، اهل بیت عصمت^ع امانت الهی شدند و این

۱. ر.ک: ابن شعبه حرّانی، ۱۴۱۴: ۷۸.

امانت، در اختیار آنهاست و خدای متعال این امانت را به دوش آنها گذاشت و آنها نیز پذیرفتند. بنابراین امیر مؤمنان علیه السلام - که سرآمد فرزندان ایشان هستند - ، افضل از ائمه دیگر و دارای مقامات ویژه‌ای هستند. توجه به روایات، این مهم را بهتر می‌نمایاند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: «یا علیُّ اَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ اَنْتَ بَابُ اللَّهِ وَ اَنْتَ الطَّرِيقُ اِلَى اللَّهِ وَ اَنْتَ التَّبَأُ الْعَظِيمُ وَ اَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ اَنْتَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى یا علیُّ اَنْتَ اِمَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ خَیْرُ الْوَصِیِّیْنَ وَ سَیِّدُ الصِّدِّیْقِیْنَ یا علیُّ اَنْتَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ اَنْتَ الصِّدِّیْقُ الْأَكْبَرُ یا علیُّ اَنْتَ خَلِیْفَتِی عَلَیَّ اُمَّتِی...»؛ ای علی! تو حجت خدا هستی و باب [تقرب] به خدا هستی و راه به سوی خدا هستی و آن خبر عظیم هستی و صراط مستقیم حق هستی و مثل اعلاى الهی هستی. ای علی! تو امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین وصیت‌کنندگان و اشرف صدیقان هستی. ای علی! تو فاروق اعظم (جدانکننده حق از باطل) هستی و صدیق اکبر هستی. ای علی! تو جانشین من بر ائمتم هستی و اداکننده دیون من هستی و انجام‌دهنده وعده‌های من هستی. ای علی! تو پس از من مظلوم واقع خواهی شد و مورد ستم قرار خواهی گرفت. ای علی! پس از من از تو کناره می‌جویند. ای علی! پس از من محجور و خانه‌نشین می‌گرددی. خدا را گواه می‌گیرم و هر کس را که حضور دارد از ائمت من که حزب تو حزب من است و حزب من خداست و حزب دشمنان تو حزب شیطان است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱/۳۸).

«و قال سبحانه: لا لله المثل الأعلى، فيكون عليٌّ أعلى و أفضل من سائر الأمة و إمامه او أيضاً قد دل على أنه على الصراط المستقيم فيكون معصوماً و على أنه يأمر بالعدل أيضاً فيكون أفضل و أولى بالإمامة ممن قال: أما و الله ما أنا بخيركم أفتظنون أنني أعمل فيكم بسنة رسول الله ﷺ إذن الأقوم بها إن رسول الله ﷺ كان يعصم بالوحي و كان معه ملك و ان لي شيطاناً يعتريني فاذا غضبت فاجتنبوني الأوثرن في اشعاركم و ابشاركم».

منظور از «المثل الأعلى» این است که: علی علیه السلام برتر و افضل از دیگر امامان است و در واقع، دلیل بر این است که او صراط مستقیم است و حقیقتاً او به عدالت دستور می‌دهد. والله آنچه را که من برای شما گمان می‌کنم، عمل کنید که سنت رسول خداست (علامه حلی، ۱۴۱۱: ۴۰۵).

امیرالمؤمنین بر منبر کوفه خطبه‌ای ایراد فرمودند: «فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ عَصَمَانَ اللَّهُ مِنْ أَنْ نَكُونَ

فَتَّانِينَ أَوْ كَذَّابِينَ أَوْ سَاحِرِينَ أَوْ... وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالطَّهَارَةَ فَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَسَبِيلُ الْهُدَى وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى وَالْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالْحَقُّ الَّذِي أَقَرَّ اللَّهُ بِهِ ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾.

پس خداوند ما اهل بیت را عصمت بخشیده است تا از فتنه گران و دروغگویان و ساحران نباشیم. بنابراین کسی که در او این خصلت‌ها باشد، از ما نیست و نه ما اهل بیت از او ایم. خداوند، ما را پاک گردانید از هر پلیدی. ما راستگویانیم. زمان صحبت کردن، عامل هستیم. خداوند ده خصلت به ما عطا کرده که به قلب احدی عنایت نمی‌شود و برای کسی بعد از ما نیست: علم، صبر، عقل، رسالت، شجاعت، بخشندگی، راستی، عفت و پاکی. پس ما معنای پرهیزگاری و راه هدایت و مثل برتر و نشانه اعظم و اساس دین و حقی هستیم که خداوند در مورد ما این‌طور خوانده: «این است خدا پروردگار حقیقی شما و بعد از حقیقت، جز گمراهی چیست پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوید». (همان)

بنابراین روایات اهل بیت علیهم‌السلام و در رأس آنان وجود مقدس امیر مؤمنان علیه‌السلام غیر از این‌که دارای مقام عصمت هستند، راه ارتباطی بین انسان و خداوندند و در تمام مسیرهایی که منتهی به سوی پروردگار است، همراه و راهبر بشر هستند. در روایات ذکر شده، به برحق بودن پیروی از ایشان اشاره شده و نشان می‌دهد تنها فرقه‌ای که رسول الله از میان ۷۳ فرقه امتشان، برحق دانسته بودند، تشیع است که قبول ولایت علی علیه‌السلام و یازده فرزند ایشان است.

۲-۲-۳. خلقت نوری ائمه علیهم‌السلام

در این روایت، خلقت نوری ائمه علیهم‌السلام همراه با مثل الاعلی بودن ایشان مطرح شده است و ارتباط مثل اعلی بودن ائمه را با نوع خلقت ایشان - که دلیل ادامه آفرینش است - می‌رساند؛ البته خلقت ظاهری آنها که با سایر مردم یکسان و مشابه است و باید مراحل خاص پیدایش و تحولات و تغییرات معمول را بگذرانند تا قدم به عالم دنیا بگذارند. اما تقدّم وجودی ایشان بر سایر موجودات، مربوط به جنبه خلقت نوری ایشان است نه خلقت ظاهری. مسئله تقدّم وجودی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر جمیع ممکنات، عقیده‌ای صرفاً شیعی نیست؛ بلکه روایات این مسئله در کتب اهل سنت نیز به فراوانی موجود است (ر.ک: قندوزی حنفی، بی‌تا: ۴۵/۱). لذا این عقیده مشترک بین شیعه و اهل سنت است. جابر بن عبدالله انصاری در تفسیرش آورده است: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و... فینا النبوة و الإمامة و الولاية»

و نحن معدن الحكمة و باب الرحمة و نحن كلمة التقوى و المثل الأعلى و الحجة العظمى و العروة الوثقى، التي من تمسك بها نجا و تمت البشرى (حافظ برسی، ۱۴۲۲: ۶۱).

اولین چیزی که خدا خلق کرد، نور من بود که از نور خودش بیرون آورد و از جلال عظمتش جدا نمود. سپس آن نور، بدون آن که از جلال عظمت حق جدا شود، شروع کرد به طواف حول قدرت الهی تا این که در طول هشتاد هزار سال به جلال و عظمت رسید و سپس از روی تعظیم، به خدا سجده نمود. پس نور من عظمت را فرا گرفته بود و نور علی علیه السلام قدرت را. سپس عرش و لوح و شمس و روشنایی روز و نور دیدگان و عقل و معرفت و دیده بندگان و گوش و قلب‌هایشان را از نور من خلق نمود؛ در حالی که نور من از نور خداوند جدا شده بود. پس اولین و آخرین و سابقون و تسبیح کنندگان و شافعان و كلمة الله و خاصة الله و احباء الله، همه و همه ماییم؛ ما دوستان خدا و وجه الهی و در جوار خداوند هستیم و ما جنبه رحمت و میمنت خدا بر خلق هستیم. امین الهی ماییم؛ ماییم خزینه‌دار وحی الهی، حاجب و دربان و رابط بین شما و خدا ماییم. معدن تنزیل آیات الهی و معنی تأویل و به اصل برگرداندن آیات خدا ماییم. ماییم مکان‌های حلول قدس خداوند و ماییم چراغ‌های حکمت و کلیدهای رحمت و چشمه‌های نعمت و شرف امت. رهبری و سیادت مسئولان و پیشوایان جامعه بر عهده ماست. ماییم صاحبان سر خدا در زمانه؛ برگزیدگان و اندیشمندان روزگار ماییم. سرور بندگان و سیاستمداران جوامع ماییم؛ ماییم مایه بی‌نیازی جامعه و آن سرپرستان و حامیان جامعه و سیراب‌کنندگان و امیران و راه نجات. ماییم راه رسیدن به مقصد و چشمه سیراب‌کننده که از آن طریق جامعه به سیرابی می‌رسد و احساس آرامش می‌کند. ماییم روش پایدار و مسیر مستقیم که انسان را از اضطراب‌ها و بن‌بست‌ها می‌رهاند. هرکس به ما ایمان آورد به خدا ایمان آورده؛ چون از طریق آنها سنت الهی در امور بشر جاری می‌شود. هرکس ما را رد کند و نپذیرد، خدا را رد کرده؛ چون معتقد است خداوند برنامه کاملی برای بشر ندارد و او را بدون یک مدیریت آسمانی رها کرده است. هرکس در ما و نقش الهی ما شک کند، در واقع به خدا شک کرده است. هرکس ما و نقش ما را در هدایت جامعه شناخت، خدا را شناخته و هرکس از ما روی بگرداند، از خدا روی بگردانده است و هرکس ما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. ماییم وسیله سیر به سوی خدا. ماییم که عامل اتصال انسان‌ها به رضوان الهی و مصونیت از خطا و لغزشیم. خلافت و هدایت را خداوند به ما داد و نبوت و ولایت و امامت در بین ماست و معدن حکمت

و باب رحمت و شجره عصمت ماییم. ماییم کلمه تقوا و مثل اعلی و حجت عظمی و ریسمان مورد اعتمادی که هر کس بدان چنگ زد، نجات یافت. انوار الهی در مقامی فراتر از درک بشر بودند و به خاطر عهدی که با خداوند بسته بودند، برای بندگی خداوند و به کار بستن اوامر او به عالم دنیا تنزل داده شدند. اعمال معصومان در موقعیت‌های مختلف بسیار متفاوت با یکدیگر است؛ اما سازمان‌یافتگی خود را حفظ کرده‌است، مانند امیر المؤمنین علیه السلام که در میدان جنگ صفین ظاهر می‌شود و در لیلۃ الهرب با فریاد الله اکبر ایشان عده‌ای از دشمنان جان می‌دهند و همین فرد برای یک یتیم نیز گریه می‌کند. این نتیجه افکار و اعمال غیربشری است و می‌تواند متعلق به افرادی باشد که خود را نزدیک و شبیه پروردگار یافته‌اند؛ چرا که پروردگار متعال هم اگر نسبت به بندگان، لطیف است، حکمش هم غالب است و در قرآن در کنار اسما و صفات فراوان دیگر، خود را جبار هم نامیده است.

۳-۲-۳. پرهیز از دوستی مشرکان و کفار

از جمله روایاتی که عبارت «المثل الأعلى» را در مضمون خود گنجانده‌اند، روایات زیر هستند که اشاره به دوری از دوستی و اعتماد به افراد خداپروا دارند؛ چون این افراد، تابع قوانین درست و اصیلی نیستند و می‌توانند برای مسلمانان خطرساز باشند و ناامیدی‌هایی را به دنبال داشته باشند. در نتیجه، توجه انسان‌های کم‌ایمان را در مسیر حق، متزلزل می‌سازد.

«ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجّار» الم يعرفوا وجه قول الله فی کتابه اذ یقول اکرمو انفسکم عن اهل الباطل و لاتجعلوا الله تبارک و تعالی - و له المثل الأعلى - و امامکم و دینکم المتقین کالفجار الذین تدبنون به عرضه الاهل الباطل فتغضبوا الله علیکم فتهلکوا، فمهلا مهلا یا اهل الصالح لاتترکوا امر الله و امر من امرکم بطاعته فیغیر الله ما بکم من نعمه؛ آیا راز این سخن خدا را در قرآن در نیافته‌اند که فرمود: «آیا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، مانند مفسدان در زمین قرار می‌دهیم یا آیا متقین را مانند فاجران قرار می‌دهیم؟» خویش را از اهل باطل گرامی‌تر بدارید و خداوند تبارک و تعالی را - که مثل اعلی از آن اوست - و امام خویش را و دین خود را در معرض اهل باطل قرار ندهید؛ که خداوند بر شما غضب خواهد کرد و هلاک خواهید شد. آرام‌تر آرام‌تر ای اهل صالح! دستور خدا و دستور کسی را که شما را به بندگی خدا می‌خواند و انهیید که خداوند، نعمت خویش بر شما را تغییر خواهد داد.



این آیه به صراحت دوستی و قرابت با کفار را شوم و بد می‌داند. البته آیات فراوانی با این مضمون در قرآن وجود دارد، مانند: «یا ایها الذین آمنوا التتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین» (نساء: ۱۴۴)؛ «یا ایها الذین آمنوا التتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض» (مائده: ۵۵)؛ «یا ایها الذین آمنوا التتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا» (مائده: ۵۷).

اما در مورد آیه‌ای که پیش از این بیان شد، امام صادق علیه السلام توضیحی فرموده‌اند با این مضمون که: خداوند یاران خود را از دوستی با دشمنان بازداشته است؛ بنابراین باید مراقب حیل‌های آنان باشند. زمانی که مسلمان با کفار روبه‌رو می‌شوند، نمی‌توانند داد خود را از آنها در دولت‌های فاجر بستانند؛ پس باید جایگاه خود را بشناسند و خود را هم‌جایگاه با آنها قرار ندهند، خداوند هم در قرآن، یاوران خود را جدا از کفار ذکر کرده است و بعد از یادآوری مثل اعلی برای خداوند، به امام و دین مسلمانان اشاره کرده و به برپا کردن دستور خدا و ولی او امر داشته است که اعراض از اینها سبب تغییر نعمت خداوند خواهد بود.

۴-۲-۳. دین اسلام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مثل اعلی خداوند

همان‌طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگین انگشتری رسالت هستند و دین اسلام عصاره تمام ادیان الهی است، بی‌جا نیست که دین اسلام و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را مثل اعلی بخوانند؛ چه این که در این روایت اشاره به آیه مورد بحث شده و به عنوان تفسیر آیه شریف، برتری اسلام و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان را مایه رحمت برای خلق خوانده است.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که بعد از حمد و ثناء الهی و اشاره به آیه: «ولله المثل الاعلی... والسماوات و الارض و هو العزیز الحکیم» فرمود: سپاس برای خداست که شریعت اسلام را دینی قرار داد و برتری بخشید؛ عظمت و کرامت داد آن را؛ دین قیم قرار داد و غیر آن را قبول ندارد و صراط مستقیم است... تا این که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را رسالت بخشید به عنوان خاتم پیامبران و آثار رسالت را به او عنایت کرد. او را رحمت برای همگان و بشارت‌دهنده مؤمنان و راستگویان و اندازنده کافران و دروغگویان قرارداد تا حجت بالغه باشد... و سپاس خدایی را که اهل بیت او را وارثان نبوتش قرار داد و علم و حکمت، گنج امامت و خلافت و وجوب ولایت آنها و بزرگ داشتن منزلت آنها را برایشان عنایت نمود و امر به دوستی

با آنان نمود: «قل لا اسئلكم الا المودة في القربى» و پلیدی را از آنان دور دانست: «انما يُریدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

در حقیقت، بزرگ‌ترین عنایت حق تعالی به مخلوقات، قراردادن انوار مقدس چهارده معصوم در کنار بندگان است؛ آنان که پاک‌ترین پاک‌اند و در عین حال، بشر ضعیف الخلق و ناقص العقل، به دوستی با ایشان سفارش شده است. در نتیجه این مطالعات مشخص می‌شود انسان‌ها به پذیرش الوهیت دعوت شده‌اند. پس باید به طاغوت کافر شوند و وارد طریق الی الله شوند. این طریق از ولایت الله می‌گذرد تا با استفاده از نور ولایت به سرچشمه نور برسد. برای این است که معرفت به امام لزوم و وجوب پیدا می‌کند.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ اَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ اِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ شناخت امت هر زمانی به وسیله امام آنها صورت می‌گیرد که اطاعت از او بر آنها واجب است. در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: «تَبَارَكَ اللهُ تَعَالَى اِنَّمَا اَحَبُّ اَنْ يُعْرَفَ بِالرِّجَالِ وَاَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ»؛ خداوند آن‌طور دوست داشته که از طریق انسان‌هایی شناخته شود و از طریق آنان اطاعت شود. بنابراین معرفت امام، معرفت خداست و اگر کسی بخواهد به معرفت خدا برسد، باید در پرتو اطاعت امام به وادی بندگی راه پیدا کند و به مقام بی‌نیازی از پرستش معبودان دیگر برسد. بنابر روایات رسیده که مشخص‌تر به وجوه معنایی این عبارات پرداخته‌اند، کاوش در روایات، روشن‌گر خواهد بود.

۴. نتیجه‌گیری

یکی از روش‌های تفهیم کردن آموزه‌های قرآن کریم، استفاده از امثال قرآنی است. دو مورد از این امثال به لحاظ مفهومی و اصطلاحی با نگاه به تفاسیر و روایات در پژوهش حاضر مورد استنتاج قرار گرفته‌اند.

۱. عبارات «المثل الأعلى» و «مثل السوء» با یکدیگر تقابل معنایی دارند.

۲. «مثل السوء» به معنای «وصف بد» به کار رفته است و در تفاسیر و روایات، کاربردها و معانی نه چندان متفاوتی برای آن اتخاذ شده است.

۳. از عبارت «مثل السوء» در تفاسیر به: نداشتن باور واقعی به معاد، قائل بودن فرزند دختر برای خداوند و صفات سلبی متعلق به خداوند، تعبیر شده است.



۴. در منابع روایی، عدم رعایت ادب و رفتارهای پسندیده و پیروی از شیطان دانسته شده است. به طور کلی «مثل السوء» در هر جریانی که شخصی یا چیزی، حالت بدی را به خود مبدل کند، می‌توان از لفظ «سوء» برایش استفاده کرد.
۵. «المثل الأعلى» به معنای «نمونه‌بتر» است و در تفاسیر از عبارت «المثل الأعلى» به برتر بودن خداوند، صفات ثبوتی خداوند، مقام مؤمنین، اخلاص و توحید، تعبیر شده است.
۶. تقابل در معنا و کاربرد این دو عبارت، مشهود است. بیشترین تعریفی که در تفاسیر و مخصوصاً روایات از عبارت «المثل الأعلى» شده است، مربوط به رسول اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان است. بهترین صفات موجود در جهان هستی متعلق به خداوند است و پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان - که نزدیک‌ترین مخلوقات به پروردگار هستند -، این صفات را به صورت عرضی دریافت کرده‌اند؛ بنابراین معصومان ﷺ مظهر صفات خداوند هستند، به همین دلیل، مفهوم آتم و اکمل مثل اعلاى خداوند شناخته شده‌اند.
۷. در روایات، وجوه معنایی همچون: مقام و جایگاه برتر امیر مؤمنان ﷺ دین اسلام و پیامبر و اوصیای ایشان، خلقت نوری ائمه ﷺ، پرهیز از دوستی با مشرکان و پرهیز از زیاده‌گویی در مورد ائمه ﷺ بیان شده است.
۸. «مثل اعلى» یعنی آئینه تمام‌نمای صفات خداوندی که در وجود مقربان او تجلی یافته است. دین اسلام که کامل‌ترین دین و خاتم پیامبران هم که نگین انگشتی رسالت و اوصیاء برحق ایشان هم نمونه‌ای از خودشان هستند؛ بنابراین مثل اعلى خوانده شده‌اند. با توجه به خلقت نوری ایشان که خیلی قبل‌تر از خلقت ظاهری‌شان و خلقت بشریت صورت گرفته می‌توان ایشان را افضل از دیگر مخلوقات قلمداد کرد که در کنار ویژگی‌های دیگرشان در روایات بیان شده است.
۹. با توجه با آیات، توصیف‌های ناخوشایند برای کسانی است که به قیامت ایمان نیاورده‌اند و مثل اعلى مختص به ذات مقدس حضرت باری تعالی است. در حقیقت، فضای چالش‌گونه‌ای در آیه شریفه به نظر می‌آید و در ادامه، خداوند را که دارای بهترین توصیف است، شکست‌ناپذیر و حکیم قلمداد می‌کند. خداوندی که هر کاری را از روی دانایی و حکمت انجام می‌دهد و بی‌نیاز از کفاری است که صفات بدی در

کارنامه عملشان رؤیت می‌شود؛ همچنین بندگان معصومی را که در قرب او رنگ و بوی خدایی گرفته‌اند، مثالی از وجود نامتناهی خود می‌داند. اما آیه دیگر، به سهولت آفرینش مجدد در جهان آخرت توسط خداوند اشاره دارد و بعد، پروردگار عالمیان را که قدرت کن‌فیکونی دارد، صاحب مثل‌هایی می‌داند که برترین در آسمان‌ها و زمین هستند. یعنی پروردگاری با این قدرت بی‌بدیل، برای خود نمونه‌هایی را در آسمان‌ها و زمین به عرصه وجود نشانده است؛ او که در همه حال، شکست‌ناپذیر و حکیم است.

کتاب‌نامه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۸ ق)، عیون أخبار الرضا، تهران: بی‌نا، اول.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۲۲ ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: دار الكتاب العربي.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۲۵ ق)، تذکرة الأریب فی تفسیر الغریب (غریب القرآن الکریم)، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۴. ابن عطیة، عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲ ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۱۹ ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۱۸ ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد مقدس: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۷. ابوحیان، محمد بن یوسف، (۱۴۱۷ ق)، تفسیر النهر الماد من البحر المحیط، بیروت: دار الجنان.
۸. احمد بدوی، احمد، (۱۳۶۸ ق)، «المثل الأعلى»، الرسالة، بی‌جا: بی‌نا.
۹. امین، عثمان، (۱۳۸۱ ق)، «المثل الأعلى للأخلاق العربیة»، منبر الإسلام، السنة التاسعة عشرة.
۱۰. امین، نصرت بیگم، (بی‌تا)، تفسیر مخزن العرفان، بی‌جا: بی‌نا.



۱۱. انصاریان، حسین، (بی تا)، ترجمه قرآن، قم: اسوه.
۱۲. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۱ ق)، تفسیر البغوی المسمى معالم التنزیل، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۴. تیمی، یحیی بن سالم، (۱۴۲۵ ق)، تفسیر یحیی بن سالم التیمی البصری القیروانی، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۱۵. ثقفی تهرانی، محمد، (۱۳۹۸ ق)، روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، تهران: برهان.
۱۶. جبری، شفیق، (۷ ذی الحجة، ۱۳۵۸ ق)، الثقافة، بی جا: بی نا.
۱۷. الجربوع، عبدالله بن عبد الرحمن، (بی تا)، الامثال القرآنیة القیاسیة المضروبه للایمان بالله، بی جا: بی نا.
۱۸. جزایری، ابوبکر جابر، (۱۴۱۶ ق)، ایسر التفاسیر لکالم العلی الکبیر، مدینة منورة: مكتبة العلوم و الحكم.
۱۹. جمیل صلیبا، (بی تا)، المعجم الفلسفی، بی جا: بی نا.
۲۰. حافظ برسی، رجب بن محمد، (۱۴۲۲ ق)، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنینؑ، بیروت: بی نا.
۲۱. حر عاملی، محمد بن الحسن، (بی تا)، جواهر السنیة، تهران: انتشارات دهقان.
۲۲. حسینی همدانی، محمد، (۱۴۱۴ ق)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران: لطفی.
۲۳. خرافی، حسن بن علی، (۱۳۰۳ ق)، تحف العقول عن آل الرسول، قم: ناشر جامعه مدرسین.
۲۴. دخیل، علی محمد علی، (۱۴۲۲ ق)، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، دوم.
۲۵. دعاس، احمد عبید، (۱۴۲۵ ق)، اعراب القرآن الکریم، دمشق: دار الفارابی للمعارف.
۲۶. دیلمی، حسن بن محمد، (۱۴۲۷ ق)، غرر الأخبار، قم: بی نا.
۲۷. دینوری، عبدالله بن محمد، (۱۴۲۴ ق)، تفسیر ابن وهب المسمى الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

٢٨. زايد، سعيد، (ربيع الأول ١٣٧٤ ق)، «المثل الأعلى و الواقع»، منبر الاسلام، السنة الثانية عشرة، العدد ٣.
٢٩. زبيدي، مرتضى، (بى تا)، تاج العروس، بى جا: بى نا.
٣٠. زحيلي، وهبه، (١٤١١ ق)، التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، دمشق: دارالفكر، دوم.
٣١. زمخشري، محمود بن عمر، (١٤١٧ ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، بيروت: دار الكتاب العربي، سوم.
٣٢. سبزواري، محمد، (١٤١٦ ق)، الجديد في تفسير القرآن المجيد، بيروت: دار التعارف للمطبوعات.
٣٣. السعيد، السيدة الامينه، (١ صفر ١٣٦٥ ق)، «المثل الأعلى بين الرجال»، السنه الرابعة و خمسون.
٣٤. سمرقندي، نصر بن محمد، (١٤١٦ ق)، تفسير السمرقندي المسمى بحر العلوم، بيروت: دار الفكر.
٣٥. شحاته، عبدالله محمود، (١٤٢١ ق)، تفسير القرآن الكريم، قاهره: دار غريب.
٣٦. شوكانى، محمد، (١٤١٤ ق)، فتح القدير، دمشق: دار ابن كثير.
٣٧. صابونى، محمدعلى، (١٤٢١ ق)، صفوة الثفاسير، بيروت: دار الفكر.
٣٨. صادقى تهرانى، محمد، (١٤١٦ ق)، الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنة، قم: فرهنگ اسلامى، دوم.
٣٩. صديق حسنخان، محمدصديق، (١٤٢١ ق)، فتح البيان في مقاصد القرآن، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
٤٠. صفار، محمد بن الحسن، (١٤١٤ ق)، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، قم: بى نا، دوم.
٤١. طباطبايى، محمدحسين، (١٣٩١ ق)، الميزان في تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، دوم.
٤٢. طبرانى، سليمان بن احمد، (٢٠٠٨ م)، التفسير الكبير (تفسير القرآن العظيم للطبرانى)، اربد: دار الكتاب الثقافى.

٤٣. طبرسي، فضل بن الحسن، (١٤١٢ ق)، تفسير جوامع الجامع، قم: حوزة علميه قم، مركز مديريت.
٤٤. طبرى، محمد بن جرير، (١٤١٢ ق)، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى)، بيروت: دار المعرفة.
٤٥. طريحي، شيخ فخر الدين، (بى تا)، مجمع البحرين، بى جا: الحسينى.
٤٦. طنطاوى، محمد سيد، (بى تا)، التفسير الوسيط للقرآن الكريم، قاهره: نهضة مصر.
٤٧. طوسى، محمد بن الحسن، (بى تا)، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٤٨. طوسى، محمد بن الحسن، (١٤١١ ق)، الغيبة، قم: دارالمعارف اسلاميه.
٤٩. عاملى نباطى، على من محمد بن على بن محمد بن يونس، (١٣٢٤ ق)، الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم، نجف: المكتبة الحيدرية.
٥٠. فخر رازى، محمد بن عمر، (١٤٢١ ق)، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، بيروت: دار إحياء التراث العربى، سوم.
٥١. الفراهيدى، خليل بن احمد، (بى تا)، العين، بى جا: بى نا.
٥٢. قرائتى، محسن، (بى تا)، تفسير نور، تهران: مركز فرهنگى درس هاى از قرآن.
٥٣. قرشى، سيد على اكبر، (بى تا)، تفسير احسن الحديث، بى جا: بى نا.
٥٤. قرطبى، محمد بن احمد، (١٣٦٤ ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
٥٥. قشيرى، عبدالكريم بن هوازن، (بى تا)، لطائف الاشارات: تفسير صوفى كامل للقرآن الكريم، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، سوم.
٥٦. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم، (بى تا)، ينابيع المودة، قم: دار الاسوة للطباعة والنشر المطبعة.
٥٧. القيومى المقرئ، أحمد بن محمد، (بى تا)، المصباح المنير، بى جا: بى نا.
٥٨. كرباسى، محمدجعفر، (١٤٢٢ ق)، اعراب القرآن، بيروت: دار و مكتبة الهلال.
٥٩. كرمى، محمد، (١٤١٢ ق)، التفسير لكتاب الله المنير، قم: علميه.
٦٠. ماتريدى، محمد بن محمد، تأويلات أهل السنة (تفسير الماتريدى)، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمدعلي بيضون.

٦١. ماوردي، علي بن محمّد، (بي تا)، النكت و العيون (تفسير الماوردي)، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
٦٢. مجلسي، محمّدباقر بن محمّدتقي، (١٤٦٣ ق)، بحار الأنوار، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٦٣. المدني، ابن معصوم، (١٤٢٦ ق)، الطراز الأول، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
٦٤. مكارم شيرازي، ناصر، (١٣٧١ ش)، تفسير نمونه، تهران: دار الكتب الإسلامية، يازدهم.
٦٥. مكارم شيرازي، ناصر، (١٤٢١ ق)، الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، قم: مدرسة الإمام علي بن أبي طالب.
٦٦. مكارم شيرازي، ناصر، (بي تا)، تفسير الأمثل، بي جا: بي نا.
٦٧. مكّي بن حموش، (١٤٢٩ ق)، الهداية إلى بلوغ النهاية، شارجه: جامعة الشارقة، كلية الدراسات العليا و البحث العلمي.
٦٨. مهيار، رضا، (بي تا)، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی - فارسی، بي جا: بي نا.
٦٩. ميدي، احمد بن محمّد، كشف الأسرار و عدّة الأبرار (تفسير خواجه عبدالله انصاري)، تهران: امير كبير، پنجم.
٧٠. نجفي خميني، محمد جواد، (بي تا)، تفسير آسان، اصفهان: نشر اسلاميه.
٧١. نسفي، عبدالله بن احمد، (١٤١٦ ق)، تفسير النسفي (مدارك التنزيل و حقايق التأويل)، بيروت: دار النفائس.
٧٢. نووي، محمّد، (١٤١٧ ق)، مراح لييد لكشف معنى القرآن المجيد، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
٧٣. هوارى، هود بن محكم، (١٤٢٦ ق)، تفسير كتاب الله العزيز، بي جا: دار البصائر.